

# گفتمان سنت/مدرنیته در جنبش زنان

## چتر وحدت یا مانع پیشروی

### لیلا دانش

هیچ زمانی در تاریخ معاصر ایران باندازه دهه اخیر فعل و انفعالات فکری و سیاسی در زمینه مساله زن رونق نداشته است. در یک سطح سیاسی میتواند این سوال مطرح باشد که چرا این جنب و جوش عظیم در حالیکه یک اعتراض وسیع حداقل بقدمت حیات جمهوری اسلامی در رابطه با مسائل زنان وجود دارد، به تغییر کیفی ای در موقعیت آنان منجر نمیشود یا نشده است؟ و آیا این جنب و جوش اصولاً ظرفیت آن را دارد که به چنین تغییری منجر شود؟

گفتمان غالب بر فضای فکری ایران بطور عمومی و همچنین در رابطه با مساله زن گفتمان سنت/مدرنیته است. در این گفتمان مستقل از تاکیدات متفاوت چهره های مختلف، حل مساله زن در جامعه ایران در گرو تقابل با سنت و اتکا به مدرنیته است. تجربه واقعی زندگی میلیونها زن ایرانی تحت سلطه حاکمیت جمهوری اسلامی در بیش از دو دهه ما را از پرداختن به عوارض سیاسی و اجتماعی یک حکومت مذهبی برای زنان بی نیاز میکند. باین اعتبار شاید برای بسیاری بدیهی باشد که در تقابل با عوامل فکری و نهادهای قدرت در چارچوب «سنت» باید خواهان جامعه ای مدرن شد که در آن زن نیمه مرد حساب نمیشود، سنگسار نمیشود، و موی و رویش منشا فساد محسوب نمیشود.... هم تجربه تاریخ جامعه مدرن و هم تجربه مشخص ایران طبعا جایی برای انکار ارجحیت مدرنیته به «سنت» باقی نمیگذارد. پشت سر گذاشتن جامعه سنتی ای که بر مبنای اقتصاد کهن غیر صنعتی میچرخد و مناسبات میان آحاد آن بر اساس روابط عشیرتی و قومی است صد البته در روزگار امروز مورد مخالفت نیست و یا لااقل جز با مخالفت مرتج ترین قشریون مواجه نخواهد شد. بنابراین بحث بر سر سنت نیست، بحث بر سر راهگشایی توسل به گفتمان مدرنیته است. در چارچوب تسلط لیبرالیسم بر فضای فکری ایران، پاسخ هر معضلی را باید در گفتمان سنت/مدرنیته جست. اگر از الفاظ غلط انداز که ظاهرا خیلی هم «علمی» هستند بگذریم سوال بطور واقعی اینست که مگر نه اینکه «سنت» نماینده جامعه پیشامدرن و مدرنیته نماینده کاپیتالیسم است، پس آیا بحث بسادگی بر سر این نیست که کاپیتالیسم در جامعه ایران بر متن شکستهای جنبش سوسیالیستی و به پشتوانه تفوق نئولیبرالیسم در سیاست جهانی موفق به براه انداختن جنب و جوشی شده و مدافعین کتاب خوانده و مدرسه رفته و سخنوری پیدا کرده که میتوانند از مقولات «علمی» در دفاع از بنیادهای جامعه

کاپیتالیستی استفاده کنند؟ تقدیس «مدرنیته» یعنی دفاع آشکار از جامعه کاپیتالیستی که مردم کارگر و زحمتکش ایران سالهاست آنرا میشناسند. بنابراین در بحث سنت/مدرنیته که امروز به سوال محوری در فضای فکری ایران تبدیل شده اولین مساله تصحیح خود سوال و قرار دادن آن در جای واقعی اش است. موضعگیری در مورد این دوقطبی بتنهایی جای واقعی نیروهای سیاسی را نشان نمیدهد بلکه طرح صحیح سوال نیز خود جزئی از این پروسه است. این سوال بنوعی انسان را بیاد سوال «جمهوری اسلامی آری یا نه» در فراندوم سال ۱۳۵۸ و کمی بیش از یکماه بعد از اعتراضات گسترده میلیونی مردم به حکومت شاه میاندازد. ضرورت اتخاذ موضع در مقابل دوقطبی سنت/مدرنیته همانقدر بی اعتبار است که سوال فوق در فراندوم سال ۱۳۵۸. اما برای نسل جوانی که تاریخ تحولات سال ۵۷ را در کتابهای تاریخ میخواند و مقایسه آن با سوال سنت/مدرنیته برایش موضوعیت چندانی ندارد، مساله بشکل دیگری است. و خصوصا در رابطه با جنبش زنان از آنجا که تاریخ این ۲۵ ساله، سرکوب و خفقان بیسابقه ای بر مبنای قوانین مذهبی (متعلق به «سنت» و جامعه پیشامدرن) را بر آنها تحمیل کرده است نیاز به بحث بیشتری دارد. خلاصی از قوانین مذهبی که بنیاد آن آشکارا و قانونا بر نابرابری زن و مرد است، منجر به سمپاتی و توجه به گفتمان سنت/مدرنیته در جنبش زنان میشود و یا بعبارت دیگر زمینه های مطلوبیت یافتن آن در جنبش زنان را قابل درک میکند. بنابراین مستقل از هر تبیینی از مقوله سنت/مدرنیته و مستقل از تمایلات سیاسی مدافعین آن (تعلق به اصلاح طلبان حکومتی و یا غیر حکومتی) امروز پاسخ دادن به این سوال و یا روشن شدن جایگاه آن نقش کلیدی ای در پیشروی جنبش زنان برای خلاصی از ستم و نابرابری دارد. بحث در مورد سنت و مدرنیته، مختصات جامعه مدرن و غیره طبعا بحثی نظری و جامع است که شناخت و احاطه بر آن برای فعالین جنبش زنان در شرایط حاضر ضروری است. و آنچه که در این مختصر بحث میشود طبعا بهیچوجه برای پاسخ همه جانبه به این مقوله محوری در فضای فکری ایران کافی نیست بلکه بیشتر طرح سوالاتی است که میتواند بررسی سیاسی و نظری این مقوله را در رابطه با مسائل جنبش زنان تسهیل کند.

واقعیت اینست که هیچ مدافع سرسخت گفتمان سنت/مدرنیته هم نمیتواند انکار کند که مدرنیته بیان مختصات جامعه مدرن در سطوح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. اقتصاد جامعه مدرن اقتصادی کاپیتالیستی است، این جامعه جامعه ای است مبتنی بر شهرنشینی گسترده، حکومت قانون و آزادیهای سیاسی (بنا بتعریف)، و در سطح فرهنگی زیر سوال رفتن سیستم ارزشی جامعه پیشامدرن. مطابق این تعاریف جامعه ایران سالهاست که جامعه ای مدرن بمعنای کاپیتالیستی کلمه است، گرچه از نظر ساختارهای اجتماعی و ارزشهای فرهنگی هنوز از یک جامعه

مدرن بمعنایی که در عصر روشنگری در اروپا شاهد آن بوده ایم، و در ۲۵ سال اخیر حتی از برخی کشورهای معروف به جهان سوم نیز فاصله داشته است. پروسه مدرنیزاسیون در ایران نیز مثل بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه، پروسه ای بوده است که بهیچوجه با تاریخ عروج کاپیتالیسم در غرب یک بیک و منطبق نبوده است. همان روندهایی که مثلا در دهه ۴۰ شمسی با حل شاهانه و از بالای مساله ارضی مقتضیات شکل گیری یک جامعه سرمایه داری در ایران را فراهم کرد، امروز برآنست تا با احاطه نظری و سیاسی بر جنبش های اجتماعی و شکل دادن به نهادهای مدنی شکل گرفته از پایین چرخ به گل نشسته همان حکومت سرمایه داری را نجات دهد. نیروی محرکه این دو روند از نظر محتوای سیاسی و طبقاتی یکی است. در هر دوی این دوره ها این بورژوازی ایران است که راه پیشروی سیاسی و طبقاتی خود را هموار میکند. شاید لفظ بکار بردن لغت «بورژوازی» و ربط دادن آن به سنت/مدرنیته برای برخی خوشایند نباشد اما واقعیت اینست که آنها که جایگاه این مقولات، تاریخ تفکر و اندیشه و شکل گیری جامعه مدرن را می شناسند؛ میدانند که مدرنیته، مدرنیزاسیون، کاپیتالیسم، لیبرالیسم و غیره همگی مقولاتی هستند که تاریخ یک دوره از جامعه بشری را نه در ۱۰۰۰ سال پیش بلکه تقریبا ۲۰۰-۳۰۰ سال پیش در جریان عروج جامعه سرمایه داری توضیح میدهند.

این یک فاکت است که جنبش زنان و جنبش کارگری از جنبشهای کلاسیک همزاد جامعه مدرن هستند که بعنوان جنبشهای اعتراضی علیه جامعه مدرن کاپیتالیستی قد علم کردند. بعبارت دیگر این جنبشها که خود محصول جامعه مدرن بودند تنها در نتیجه یک حرکت اعتراضی عمیق و با فرارفتن از چارچوبهای مجاز جامعه مدرن بود که توانستند خواستههای خود را به بورژوازی نوپا تحمیل کنند. اینکه هر دوی این جنبشها امروز موقعیت متفاوتی دارند و از هر کدام، بخشی در سیستم و نظام موجود نهادی شده است طبعاً بسیار قابل تامل است. علت این امر را در یک سطح کلی باید در تغییر و تحولات عظیمی که در دنیای سرمایه افتاده دید؛ یادآوری اعتراضی بودن این جنبشها نیز در مقابل عروج کاپیتالیسم تنها محض تاکید بر یک فاکت تاریخی است. در جنب و جوش فکری ای که در ایران در طی دهه اخیر در جریان بوده اما بنحو بارزی مستقل از اینکه حاملین این نظر از اصلاح طلبان حکومتی باشند و یا غیرحکومتی، ادعا میشود که پیشروی حقوقی زنان، شکل گیری و قوام جنبش زنان و تحقق مطالبات آن تنها در راستای گفتمان سنت/مدرنیته و در گرو تطابق و همخوانی با آنست. جنبش زنان خود محصول جامعه سرمایه داری است و جهانی است. تاریخ این جنبش مستقل از اینکه شما به کدام گرایش آن تعلق داشته باشید تاریخی است ابژکتیو و قابل رجوع. در این تاریخ جنبش زنان بعنوان محصول جامعه مدرن خود یکی از نیروهای چالشگر این جامعه بوده و این فاکتی پذیرفته شده است که اساساً شکل

گیری و عروج جنبش زنان، در اعتراض به ساختارهای جنسیت گرای جامعه مدرن و با پلاتفرمهای مشخص سیاسی و حقوقی بوده است. زن در همین جامعه مدرنی که قرار بود در نفی «سنت» مبشر حق رای و آزادی فردی و برابری حقوقی باشد، عملاً در تمامی اشکال پیشرفته و کمتر پیشرفته اش محکوم به نابرابری اجتماعی با مردان و اجحافات جنسی شده است. بنابراین :

۱. موقعیت زنان در کشورهای پیشرفته صنعتی علیرغم برخورداری از حقوق اجتماعی مختلف و برابری قانونی هنوز خود پدیده ای بسیار قابل تعمق است. اگر مدافعین گفتمان سنت/مدرنیته سیر تکامل جوامع بشری را نسخه برداری نمیکنند و اگر تاریخ این جوامع را میشناسند باید با مباحث امروز در جنبش زنان این کشورها آشنا باشند و بدانند که امروز علیرغم تلاشهای گسترده جنبش زنان در طول سده گذشته هنوز نه فقط برابری ای حاصل نشده است، بلکه با موج چرخش براست دهه هشتاد ببعده و علیرغم افزایش آشکار اشتغال زنان در بازار کار موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنها بدتر شده است. سوال از جامعه روشنفکری ایران، از زنان و مردانی که در تلاشند تا همه معضلات اجتماعی جامعه ایران را در چارچوب سنت/مدرنیته توضیح دهند اینست که چرا امروز در جوامع مدرن اروپایی که مهد قوام یافتن مدرنیته بوده اند نمیتوان نمونه های قابل دفاعی از حل معضل نابرابری زن و مرد ارائه داد؟ آیا تداوم نابرابری زن و مرد در این جوامع نیز ناشی از «سنت» است؟ این واقعیتی است که فرهنگ مردسالار حتی در مدرنترین جوامع نیز وجود دارد و علاوه بر این دولتها حتی در همین جوامع مدرن نیز نه فقط از نظر طبقاتی بلکه در رابطه دو جنس نیز عموماً نهادهایی خنثی نیستند و باین اعتبار مبارزه علیه «سنت» اگر فرض کنیم که مردسالاری عنصر جامعه سنتی قلمداد میشود، هنوز موضوعیت دارد. اما اولاً این مردسالاری تنها عنصر جامعه پیشامدرن نیست بلکه خود بر متن و بستر جامعه مدرن بازتولید شده، و ثانياً سوال مهمتر اینست که اگر جنبش زنان در مهد انکشاف مدرنیته، در تقابل و در مبارزه با آن هنوز نتوانسته به خواست برابری واقعی دست یابد، آینده و افق سیاسی کسانی که از همین ابتدا مبارزه شان را صرفاً به وجه «سنت»، آنهم با هزار تبصره و اگر و مگر محدود کرده اند چیست؟ پیش بینی بی حاصلی این مبارزه را از نقطه نظر منافع دراز مدت جنبش زنان بسختی بشود غیرمنصفانه نامید.

۲. گلوبالیزاسیون چیزی نیست جز توسعه کاپیتالیسم بقیمت استثمار شدید اکثریت ساکنین کره زمین و بکارگرفتن آنها در خدمت موسسات چند ملیتی و کارفرمایان گاه نامرئی در سازمان جدیدی از کار با قراردادهای موقت و کارهای نیمه وقت و در حاشیه تولید ماندگار شدن. پروسه جهانی شدن با اتکا به امکانات و دست انداختن به بازار کار و کالای کشورهای توسعه نیافته قرار

است بار غلبه بر بحران اقتصادی عمیق سرمایه جهانی را با کمترین خرج و بیشترین فشار بر گرده زحمتکشان این کشورها بیاندازد. برای بورژوازی ایران که پس از پایان جنگ با عراق هنوز نتوانسته به معضلات اقتصاد ایران غلبه کند، پیوستن به این پروسه نه یک انتخاب بلکه یک جبر است. بورژوازی ایران راهی جز پیوستن به بازار جهانی و گره زدن سرنوشت خود به سرنوشت آن ندارد. بگفته بسیاری از نظریه پردازان دست راستی حکومت اسلامی که صراحتاً از قاطعیت در پیشبرد برنامه های توسعه و انطباق با شرایط نهادهای بین المللی حامی این برنامه ها حمایت میکنند، آنچه که کلید پیشروی ایران در چارچوب مباحث جاری است التزام به قوانین بازار آزاد، خصوصی سازیهای وسیع و ارزان تمام کردن پروسه تولید است. پروسه جهانی شدن سرمایه تا آنجا که به جنبش زنان مربوط است فراتر از مرزهای جغرافیایی شاخصهای مهمی یافته است. آی ال او در یکی از گزارشات خود در مورد پروسه پیشبرد برنامه های توسعه و اصلاحات ساختاری در جنوب شرق آسیا در سال ۱۹۹۸، آنرا پروسه زنانه شدن اشتغال مینامد. در ایران نیز پیش بینی میشود که بازار کار ایران ظرف چند سال آینده زنانه خواهد شد.

بخشی از فمینیسم در راستای گلوبالیزاسیون و در واکنش به عوارض اجتماعی آن برای زنان، بر آنست که پروسه گلوبالیزاسیون (و طبعاً پیشرفت برنامه های توسعه در ممالکی از نوع ایران که در رابطه تنگاتنگ با این پدیده است) می رود که به پروسه ای مردانه تبدیل شود و تلاش آنها لذا بر اینست که زنان را نیز در این پروسه سهیم کنند. نکته اینست که بحکم شواهد و آمار و گزارشها و واقعیات متعددی زنان فی الحال در این پروسه سهیم شده اند، اما بحث اینست که منظور از سهیم شدن چیست و چه کسانی باید در چه چیزی سهیم شوند؟ بخشی از فعالین جنبش زنان در ایران که اتکا به گفتمان سنت/مدرنیته را مشکل گشای مسائل جنبش زنان یافته اند به این ترتیب در مقابل سوالاتی قرار میگیرند. سوال اینست که عوارض مشخص گلوبالیزاسیون و پیشبرد برنامه های توسعه در ایران برای زنان چیست؟ قطعاً این بخش از فعالین جنبش زنان با تاریخ برنامه های توسعه در دو سه دهه اخیر و عوارض اجتماعی آنها برای زنان در کشورهایی که سرعت به کاروان «مدرنیته» پیوسته اند آشنا هستند؛ و منظور از بحث در این زمینه نیز ارائه شرح مصیبت از موقعیت زنان نیست بلکه بررسی تحلیلی و سیاسی از عوارض اجتماعی این پروسه، دلایل و چشم انداز آن در راستای تحولات جاری است. باید واقعاً بتوان به این سوال جواب داد که در چارچوب گفتمان سنت/مدرنیته چگونه میتوان چشم انداز رفع ستم از زنان را ترسیم کرد؟ باید بتوان توضیح داد که در مقابل قراردادهای کار موقت (در ایران ۸۹ روزه) که یکی از اشکال اصلی اشتغال زنان در این پروسه است، چگونه میتوان با سلاح زنگ زده «سنت» بمیدان آمد؟ و سلاح اعجازگر «مدرنیته» در این زمینه چیست؟

سوال سنت/مدرنیته بنحو فریبنده ای قرار است بستر شکل گیری یکی از مهمترین تحولات اقتصادی و سیاسی ایران در سده اخیر را زینت بخشد. برای بسیاری از فعالین جنبشهای اجتماعی تردیدی نبوده که باید در کنار «مدرنیته» ایستاد و «سنت» را بدست تاریخ سپرد. اما در بررسی عمیقتر از بسیاری از مسائل اجتماعی که محتملا نقطه عزیمتهای خیرخواهانه این دسته از فعالین جنبشهای اجتماعی و از جمله جنبش زنان نیز هست، معلوم میشود که ماندن در حصار گفتمان سنت/مدرنیته چیزی جز دفاع از مشروعیت سرمایه داری نیست. و سرمایه داری در همه جای جهان مستقل از تبیینهای کج و معوجی که در مبارزه علیه آن وجود داشته باشد منشا مصایب و فلاکتها شناخته شده است. سرمایه داری معاصر را بسیاری برده داری نوین نامیده اند.

جنبش زنان در چارچوب گفتمان سنت/مدرنیته راهی جز این ندارد که مبارزه برای مطالبات اجتماعی زنان را در تقابل با «سنت» تعریف کند و از بخش زیادی از مسائل اکثریت زنان که ناشی از «مدرنیته» است باز بماند. تحولات جامعه ایران اما بیش از هر زمان دیگری بازتاب انکشاف مناسبات سرمایه داری است. در چنین شرایطی پیشروی جنبش زنان برای غلبه بر معضلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ای که زنان را به بند کشیده، تنها و تنها در فراتر رفتن از سنت و مدرنیته است.

مارس ۲۰۰۴

برگرفته از جهان امروز شماره ۱۲۵